



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم
موضوع جزئی: معنای عدالت - اجتناب از صغیره
سال سوم

تاریخ: ۴ بهمن ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۳۴
جلسه: ۵۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد در مورد ملاک و ضابطه گناه کبیره و به تبع آن گناه صغیره اقوال متعدد و مختلفی وجود دارد بعد از اینکه ثابت شد تقسیم معاصی به کبیره و صغیره صحیح است در مورد ملاک اختلاف شده است؛ اقوال را بیان کردیم و عرض کردیم برای فهم صحیح ملاک مناسب است به سراغ روایات برویم سه طائفه روایت نقل کردیم بنابر روایات یک طائفه هر گناهی که خداوند متعال بر آن وعده عذاب و عقاب و آتش داده باشد گناه کبیره است که به تبع این گناه صغیره آن گناهی است وعده عقاب و عذاب و آتش بر آن داده نشده باشد. طائفه دوم روایاتی است که در آنها عدد معینی برای کبائر ذکر کرده بودند که این روایات هم متعدد بود از یک گناه تا سی و سه گناه در این روایات نام بردند. طائفه سوم روایاتی است که هم ضابطه را ذکر کرده و هم عددی برای کبائر ذکر کرده است یعنی متضمن هر دو جهت است به بعضی از این روایات هم اشاره کردیم.

بررسی طوائف سه گانه:

پس مجموعاً سه طائفه از روایات در این مقام وجود دارد؛ حال ما در مواجهه با این روایات چه باید بکنیم؟ استفاد از این روایات در موضوع بحث ما یعنی ملاک گناه کبیره چیست؟

بررسی طائفه اول:

روایات طائفه اولی دلالت بر این دارد که ضابطه کبیره آن است که خداوند متعال بر آن وعده عذاب و آتش داده است لکن همانطور که سابقاً اشاره شد بحث این است که آیا وعده عذاب در قرآن ملاک است یا شامل مواردی که در لسان ائمه وعده عذاب داده شده هم می شود؛ به تعبیر دیگر وعده عذاب مطلقاً ملاک کبیره بودن یک معصیت است یا ذکر عذاب به خصوص در قرآن ملاک است؟ چون چنانچه ملاحظه فرمودید مرحوم علامه طباطبائی بنابر نقل صاحب جواهر ملاک را ذکر عذاب و نار در قرآن می داند. به نظر ما وعده عذاب به نحو مطلق چه در قرآن و چه در روایات ملاک است. بر این مدعا دو دلیل داریم:

دلیل اول: اطلاق این ادله است در هیچ یک از این ادله "ما اوعد الله علیه النار" یا "ما أوجب الله علیه النار" مقید به ذکر در کتاب نشده بلکه به نحو مطلق بیان شده است. آنچه در لسان ائمه وارد شده نیز همان حکم الله است و اصلاً رسول خدا (ص) شارع و ائمه هم شارع یا مبین شرع می باشند لذا آنچه را که آنها بگویند که خداوند وعده آتش بر آن داده است از گناهان کبیره می شود. لذا اطلاق ادله شامل ذکر عذاب و عقاب هم در قرآن و هم در روایات می شود.

دلیل دوم: روایتی است از عبد العظیم حسنی و عمرو بن عبید که در آن به بیست گناه کبیره اشاره شده است؛^۱ در این روایت برای هر یک از گناهان کبیره استناد به آیه‌ای از قرآن شده است. بعد از اینکه شرب خمر را بیان می‌کند در ادامه می‌فرماید: «لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْهَا كَمَا نَهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ» شرب خمر حرام است چون خداوند تبارک و تعالی از آن نهی کرده همانگونه که از عبادت بت‌ها نهی کرده است و از جمله کبائر «وَتَرَكُ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» ترک نماز عمداً یا ترک هر چیزی را که خداوند واجب کرده است عمداً «لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ» چون رسول خدا فرمود که هر کس نماز را ترک کند عمداً این از ذمه خدا و رسول خارج است و دیگر از قرآن شاهد نیاورد. اینجا نفس تعلیل حرمت ترک صلاة متعمداً و قرار دادن آن به عنوان گناه کبیره به فرمایش رسول خدا این دلیل بر آن است که ملاک برای معصیت کبیره این نیست که صرفاً در قرآن "أوعد الله عليه النار" باشد بلکه اگر در سنت هم وعید بر عذاب ذکر شود ثابت می‌کند آن گناه، کبیره است.

مؤیدی هم برای آن می‌توان ذکر کرد و آن روایت: «وَفِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْأَدْمِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الْعَطَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَدْ سَمَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يُسَمَّ مَنْ رَكِبَ الْكِبَائِرَ وَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ مُؤْمِنِينَ فِي قُرْآنٍ وَ لَا آثَرٍ وَ لَا نُسَمُّهُمْ بِالْإِيمَانِ بَعْدَ ذَلِكَ الْفِعْلِ»^۲ است.

خداوند تبارک و تعالی مؤمنین را به واسطه عمل صالح مؤمن نامید اما کسی را که بر مرکب کبائر سوار و اهل گناه کبیره و اهل ارتکاب "ما أوعد الله عليه النار" است به عنوان مؤمن معرفی نشده؛ یعنی در قرآن و در روایات هم به این عنوان نامیده نشدند. اینجا درست است که بحث از تسمیه مؤمن است ولی روایت در کنار قرآن ذکر شده؛ ممکن است کسی در قرآن هیچ اشاره‌ای به ایمان او نشده ولی در روایت مؤمن نامیده شده باشد یعنی قرآن متعرض نشده که آیا مؤمن هست یا نیست ولی در روایات بیان شده است.

سؤال: چگونه این روایت می‌تواند مؤید باشد؟

استاد: علت تسمیه به مؤمن عمل صالح است و علت عدم تسمیه به مؤمن هم ارتکاب کبائر است حال اگر کسی نه در قرآن و نه در روایات به این نام نامیده نشده باشد پس او مؤمن نیست.

پس ملاک برای تسمیه به ایمان و عدم ایمان عمل صالح و ارتکاب کبیره است پس دلالت می‌کند که اگر ائمه در مورد کسی به واسطه ارتکاب کبیره گفتند لیس بمؤمن، معلوم می‌شود او مؤمن نیست ولو آنکه در قرآن چیزی بیان نشده باشد و این تأیید می‌کند که اگر چیزی در قرآن بیان نشده باشد ولی ائمه آن را بیان کنند کفایت می‌کند. حتی شاید بتوان این روایت را بالاتر از یک مؤید به عنوان یک دلیل ذکر کرد چون با توجه به اینکه علت تسمیه ایمان عمل صالح و علت خروج از دایره این تسمیه ارتکاب کبیره قرار داده شده، پس معلوم می‌شود ملاک در کبیره فقط ذکر در قرآن نیست.

لذا به طور کلی ملاک و ضابطه گناه کبیره به نظر "ما أوعد الله عليه النار" است؛ روایات صحیحه است و فی الجمله در این مسئله تردیدی نیست چه ایعاد علی النار در قرآن باشد چه در روایات.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۵، حدیث ۲۴ / من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۷، حدیث ۱۷۴۶ / وسائل الشیعة، ج ۱۵، ۳۱۸، حدیث ۲.

۲. وسائل، ج ۱۵، ابواب جهاد النفس، باب ۴۵، ص ۳۱۵، حدیث ۷.

بررسی طائفه دوم:

در طائفه دوم تعداد گناهان کبیره ذکر شده است. به نظر ما کسانی که برای گناه کبیره در مقام بیان ضابطه عدد ارائه داده‌اند، اشتباه کرده‌اند. ولی با توجه به جهاتی که اشاره خواهیم کرد قطعاً نمی‌توان عدد را فی الجمله ملاک کبیره قرار داد؛ چون در روایات تعداد گناهان کبیره مختلف ذکر شده و خود این اختلاف نشان دهنده این است که یک عدد معین در کار نیست بلکه در هر روایتی ممکن است بنا به جهتی یک تعداد خاصی ذکر شده مثلاً ممکن است شرایط سائل اقتضاء می‌کرده معصوم آن گناه خاص را ذکر کند یا مثلاً شرایط عمومی به گونه‌ای بوده که لازم بوده به آن گناهان خاص اهتمام بیشتری بشود یا مثلاً فرض کنید حضرات معصومین در مقام بیان اکبر الکبائر بودند چنانچه در بعضی از روایات تعبیر به اکبر الکبائر بود این جهات باعث شده اختلاف در عدد روایات کبیره پیدا شود لذا نمی‌توان هیچ یک از آنها را ملاک قرار داد به خصوص اینکه از هیچ کدام از این روایات حصر استفاده نمی‌شود. پس روشن است که اینها ضابطه کبیره نیست. چگونه می‌شود یک گناهی در روایتی به عنوان کبیره ذکر شود و در روایت دیگر ذکر نشود.

پس ذکر یک کبیره یا به عنوان مثال یا در مقام اهتمام به یک گناه خاصی بوده یا گناهانی در جامعه شیوع داشته که بیان شده است یا این گناهان از سایر گناهان شدیدتر بوده که معصومین ذکر کرده‌اند.

به طور کلی روایات طائفه دوم که از آن عدد معینی استفاده می‌شود نمی‌تواند ملاک قرار بگیرد و لذا همه اقوالی که به نوعی ضابطه کبیره را یک عدد معین می‌دانند درست نیست.

شاهد بر این مطلب این است که اگر ملاک گناه کبیره قرآن است، یک عدد بدست می‌آید و اگر ملاک سنت باشد، یک عدد دیگری بدست می‌آید و بعضاً اینها با هم عموم خصوص من وجه می‌باشند لذا ما اصلاً نمی‌توانیم عدد ذکر کنیم.

بررسی طائفه سوم:

بعلاوه طائفه سوم روایات هم یک شاهی است بر اینکه ملاک کبیره همان ضابطه‌ای هست که در روایات طائفه اولی بیان شده است چون در طائفه سوم علاوه بر ذکر تعدادی از گناهان کبیره به ضابطه کبیره هم اشاره شده است مثلاً در روایت محمد بن مسلم «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْكَبَائِرُ سَبْعٌ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّدًا وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ كُلُّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ.»^۱ حضرت فرموده کبائر هفت گناه است و هرچه که خداوند متعال بر آن آتش را لازم فرموده است. اگر کبائر محصور در عدد معینی بودند دیگر نباید در کنار آن ضابطه‌ای بیان شود. لذا در این مواقع که از تعداد مشخصی نام برده می‌شود یا به عنوان مثال است یا اهمیت بیشتری داشته است.

نتیجه بحث در مقام دوم:

نتیجه بحث در مقام دوم این شد که گناه کبیره گناهی است که وعده عذاب و آتش بر آن داده شده چه در قرآن و چه در روایات ولی گناه صغیره گناهی است که وعده عذاب و آتش بر آن داده نشده اما در عین حال گناه و سیئه محسوب می‌شود. حال اینکه چه تعدادی و چه مواردی وعده آتش بر آنها داده شده و چه تعداد داده نشده است باید احصاء کرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۲۲، حدیث ۶.

فقط بیان یک نکته لازم است که بعضی اشاره کرده‌اند که عدد روایات سبع احتمالاً سبعین باشد و بعد صاحب حدائق نقل می‌کند که عدد گناهان کبیره به هفتصد گناه رسانده شده است لذا این نشان می‌دهد که شمارش گناهان کبیره امر مشکلی است.

«هذا تمام الکلام فی المقام الثانی»

بحث جلسه آینده: بحث در مقام سوم اینکه آیا اصرار بر صغیره از گناهان کبیره محسوب می‌شود یا نه که در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تذکر اخلاقی: فخر فروشی

روایتی از امیر المؤمنین علی(ع) در مورد تفاخر و فخر فروشی وارد شده حضرت می‌فرماید: «من صنع شیئاً للمفاخرة حشره الله يوم القيامة أسود»^۱ کسی که کاری را برای فخر فروشی انجام دهد خداوند متعال روز قیامت او را سیاه محشور می‌کند؛ فخر فروشی در جزئی‌ترین حالات مربوط به انسان شروع می‌شود تا امور مهمه، از افراد عادی گرفته تا کسی که یک ریاست و موقعیتی دارد. نباید فکر کرد که فخر فروشی منحصر در کسی است که مثلاً از یک قدرت و موقعیتی برخوردار است یا از زیبایی برخوردار است. فخر فروشی یک حالت نفسانی است که جلوه می‌کند ممکن است دو نفر که هر دو در شرایط اجتماعی و مالی یکسانی باشند مثلاً فقیر باشند اما همین انسان فقیر اگر به یک خودکار و تسبیحی که دستش می‌گیرد و سایر کارها و چیزهایش بخواهد تفاخر کند این هم فخر فروشی است. تا برسد به کسی که به حسب ظاهری ابزار تفاخر برایش بیشتر فراهم است، این خیلی مهم است که فخر فروشی ضد تعالی و کمال انسان است. خداوند متعال می‌خواهد دائماً خودیت‌ها و منیت‌ها در انسان از بین برود و خودش را نبیند و این هوای نفس در انسان ضعیف شود. خداوند متعال می‌خواهد انسان از این اموری که ممکن است فریبنده باشد، او را رهایی بدهد. انسان گاهی روایات را که می‌شنود با خودش می‌گوید که ما که اصلاً مشمول این روایات نیستیم ولی اینگونه نیست با دقت در احوال شخصیه خودمان اگر به لایه‌های پنهانی روح و روان خود مراجعه کنیم بعضاً می‌بینیم گرفتار هستیم. از همین درس و سایر اعمال و رفتار متوجه خواهیم شد که واقعاً فخر فروشی کرده‌ایم لکن تفاخر مراتب دارد.

امام رضا(ع) می‌فرماید: امیر المؤمنین(ع) روزی به عیادت صعصعة بن صوحان رفتند که از اصحاب خاص و از خواص اصحاب حضرت است «إن امیر المؤمنین عاد صعصعة بن صوحان فی مرضه فلما قام من عنده قال(ع) یا صعصعة لاتفتخرن علی اخوانک بعیادتی ایاک و اتق الله»^۲ امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: ای صعصعة با اینکه من از تو عیادت کردم بعداً به برادرانت فخر فروشی نکنی. وقتی امکان داشته باشد صعصعة به عیادت امیر المؤمنین فخر فروشی بکند معلوم می‌شود در دیگران امکان آن زیاد است؛ به نظر خودشان به برترین امور تفاخر کنند ولی این تفاخر هم مهلک است. علی(ع) می‌فرماید: یک وقت نکند به اشخاص دیگر مفاخره شود به واسطه اینکه من علی به عیادت تو آمده‌ام. لذا توجه به این مسئله خیلی مهم است چون باعث سقوط انسان است اگر توجه نداشته باشد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۲، حدیث ۲۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۰۰.